



پاسخ به شبہاتی
دربارہٴ امام حسن علیہ السلام

ترجمہ:

محمد تقدمی صابری

پیش گفتار

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على سيدنا محمد سيد الانبياء والمرسلين، وآله الطيبين الطاهرين المطهرين المعصومين.



مظلوميّت سرور جوانان اهل بهشت، امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) سخت دردناک است، و دردناکتر از آن، تصویری است که امویان ناصبی سلف - که خدای همگی شان را لعنت کند - از حضرتش بر ساخته اند. آنان از سیره این امام همام (علیه السلام) چهارمین اهل کساء، چهره ای زشت و سراسر کاستی ترسیم کرده اند، و در حق او انواع دروغ های باطل و افتراءات دون و بی پایه را بر بافته اند، و دردناکتر از تمام این ها استمرار این راه و روند اموی تا روزگار کنونی ماست که برخی - که خدای تعالی لعنت شان کند - برای نیل به اهداف رنگ باخته خویش با پیش کشیدن شبهاتی در پیرامون آن حضرت (علیه السلام) رونده آن راه اند.

مزدوران امویان شبهاتی را پیش می کشند و بی دانش
ودرک، زبان بدان می گشایند که با برجسته‌ترین
موضعگیری سرور جوانان اهل بهشت، امام حسن
مجتبی علیه السلام در برابر خویش کامگان و ستم پیشگان اموی در
پیوند است. این گونه بود که ما بر خویش شایسته و بایسته
دیدیم تا در تلاشی گذرا، بر این موضعگیری و - به پندار
آنان - شبهات، پرتو افکنیم که حاصل آن در برگ‌های آینده
فرا روی شما است.

چگونه روا بود که امام حسن علیه السلام با ظالمی همچون معاویه صلح کند؟



در پاسخ بدین پرسش باید گفت: همان گونه که پروردگار - سبحانه و تعالی - با ابلیس مصالحه کرد که او را تا زمانی معلوم، مهلت دهد. خدای تعالی می فرماید: «گفت: پروردگارا، پس مرا تا روزی که بر انگیزته خواهند شد مهلت ده. فرمود: تو از مهلت یافتگانی» (۱).

آیات قرآنی از غرض خدای تعالی از مصالحه‌ای چنین که امتحان و آزمایش و دیگر اغراض الهی است، پرده برداشته است: «... تا خداوند کاری را که انجام شدنی بوده به انجام رساند [و] تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده

(۱) سورة حجر: ۳۶ - ۳۷.

بماند، و خداست که در حقیقت شنوای داناست» (۱).

رسول خدا ﷺ نیز - آن گونه که به تواتر در تاریخ آمده است - در صلح حدیبیه با کافران قریش مصالحه کرد که تا ده سال نبرد را فرو گذارند و از یکدگردست کشند. فراتر از این، پیامبر ﷺ با ۱۴۰۰ نفر از صحابیان خویش که اهل بیعت رضوان‌اند بر آن شد تا خانه خدا را حج گزارند، لیک حضرتش ﷺ - از بهر همین صلح - حج را وانهاد، گرچه در اخبار و روایات تمامی فرق اسلامی از حج به عنوان ستون سترگ آیین اسلام یاد شده است!

امام حسن علی‌علیه السلام نیز - با توجه به آن چه آمد - از پروردگار تعالی، آن هنگام که با ابلیس مصالحه کرده که از بهر آزمایش و امتحان تا زمانی معلوم مهلتش دهد، الگو گرفت، نیز از رسول خدا ﷺ که در حدیبیه و غیر حدیبیه با کافران قریش صلح نمود و حتی از بهر این صلح، حج را به عنوان یکی سترگ‌ترین ستون‌های دین وانهاد.

(۱) أنفال: ۴۲.

چگونه امام حسن علیه السلام امامتش را به معاویه واگذارده؟

در پاسخ بدین پرسش باید گفت: این سخن مغالطه‌ای روشن است؛ چه، امام علیه السلام امامت خویش را به معاویه واگذارده، بلکه به خاطر جلوگیری از خونریزی و پاشدشت ناموس مسلمانان و دوام دین از تخت خلافت کناره گرفت، نه بیشتر و نه کمتر.

اگر نه چنین، پس بر پایه گفتار اینان، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در صلح حدیبیه، آن هنگام که به مقتضای بندهای صلح‌نامه از او خواستند که به مکه نزدیک نگردد، بلکه حج را که از سترگ‌ترین ستون‌های دین است، وانهد، پیامبری خویش را واگذارده است! لیک آیا پیامبر صلی الله علیه و آله با پذیرش چنین بندی، نبوت خویش را ترک گفت و از رسالت خویش کناره گرفت؟

بلکه بر پایه گفتار این نادانان لازم می آید که پروردگار
تعالی، آن هنگام که با ابلیس مصالحه نمود که وی را تا
زمانی معلوم مهلت دهد، به خاطر ابلیس قدرتتش واگذارده
است! لیک آیا کسی پروا دارد که چنین بگوید؟ خداوند از آن
چه نادانان می گویند، بس بالاتر است!

عصمت و نبوت، جعل الهی است نه منصبی نظامی



اینک باید خاطرنشان سازیم که نبوت، رسالت، عصمت، امامت و دانش - بنابر آیه: «ای یحیی کتاب [خدا] را به جد و جهد بگیر و از کودکی به او دانش دادیم» - جعلی تکوینی از سوی خدای تعالی است. بر بنیان این بیان، امور آسمانی یاد شده با گزینش و انتصاب است و ارزانی می شود و عنوانی مبتنی بر فرایند ذهنی نیست که بتوان بر سر آن گفتگو کرد.. پس آیا یحیی علیه السلام می توانست بر سر عصمت، دانش یا نبوت با کسی مصالحه کند؟

برای نمونه، عیسی علیه السلام کلمه الله و رسول الله است، چه در زندان باشد، چه بر کرسی پند و اندرز، چه بر قلعه قدرت. حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز سالار رسولان و پیمبران است،

چه در شعب ابو طالب علیه السلام در حصر باشد و چه بر فراز منبر خویش در مدینه، جهان اسلام را رهبری کند. حتی او پیش از آفرینش آدم علیه السلام پیامبر بود، همان گونه در سخنی والا می فرماید: «هنوز آدم از آب و گل بیرون نیامده بود که من پیامبر بودم ...».

یوسف صدیق علیه السلام نیز پیامبر و فرستاده خداست، چه به دست برادران نابردار در چاه افتاده باشد، چه در زندان مصر باشد و چه آن ماه کنعانی زندان را بدرود گوید و بر مسند مصر نشیند.

بنابر این، نبوت یا عصمت گزینش الهی است و جعلی ربانی و خلقی تکوینی و آن گونه که این نادانان می گویند و نابخردان می پندارند - به هیچ روی - به تخت خلافت و مسند حکومت، بستگی ندارد.

چکیده سخن اینکه امام حسن علیه السلام بر اساس نظر قاطع رسول خدا صلی الله علیه و آله سرور جوانان اهل بهشت است ^(۱)، چه با

(۱) این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت اند» به تواتر از سوی شیعه و سنی روایت شده است. ر.ک: احقاق الحق، ملحقات سید شهاب الدین مرعشی نجفی، ج ۹، ص ۲۲۹ - ۲۴۱. ج ۱۰، ص ۵۴۴ - ۵۹۰.

معاویه صلح کند چه صلح نکند، پس آیا خردپذیر است که
این عنوان اسمانی واین حقیقت تکوینی در صورت یکی از این
دو فرض، زوال پذیرد؟

آیا امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد یا معاویه با امام حسن علیه السلام ؟

ابن حجر عسقلانی شافعی، پیشوای مشهور سنیان، در *فتح الباری* پرسش بالا را چنین پاسخ می دهد: "ثابت شده است که این معاویه بود که نخست تقاضای صلح کرد" (۱).

در برخی اخبار آمده است که امام حسن علیه السلام با معاویه درباره صلح مکاتبه نمود، لیک این کار - همان گونه که ابن حجر بدان تصریح نموده است - پس از آن بود که معاویه از امام علیه السلام طلب صلح کرد، نه پیش از آن. در این باره می توان به گفتار ابن حجر مراجعه کرد که این مقال، مجال بازگویی تفصیل سخنان او را ندارد.

ما از میان آنچه که اهل سنت - از جمله ابن حجر -

(۱) فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ج ۱۳، ص ۵۳.

آورده‌اند، به همین متن مهم بسنده می‌کنیم:

- محمد بن سعد - صاحب *الطبقات الکبری* - گوید: عبد الله بن محمد سهمی ما را خبر داد و گفت: حاتم بن ابی صغیره ما را از عمرو بن دینار حدیث کرد و گفت: «معاویه می‌دانست که حسن بیشتر از همه مردم فتنه را خوش نمی‌دارد پس چون علی بن ابی طالب وفات کرد، حسن را پیغام داد و پنهانی میانه خود را با او نیکو ساخت و تعهدش سپرد که اگر حادثه‌ای دامنش را گرفت و حسن زنده بود، او را به عنوان خلیفه معرفی کند و کار خلافت را به او وانهد. حسن از معاویه اطمینان یافت، عبد الله بن جعفر پس از این می‌گوید: به خدا سوگند نزد حسن نشسته بودم و قصد برخاستن داشتم که جامه‌ام را کشید و فرمود: فلانی! بنشین. پس چون نشستم، فرمود: من به نظری رسیده‌ام و دوست دارم تو نیز در آن پیرو من باشی. عرض کردم: چیست؟ فرمود: به این نظر رسیده‌ام که آهنگ مدینه کرده، در آن منزل کنم و میان معاویه و این سخن را و آنهم که فتنه به درازا کشیده شده، خون‌ها در آن ریخته شده، خویشاوندی‌ها در آن گسته شده، راهزنی رواج یافته و مرزها بسته شده است. ابن جعفر عرض کرد: پروردگار تو را درباره امت

محمد، پاداش نیکو دهد! من با تو هستم و طرفدار این سخنم» (۱).

رجال این حدیث نزد اهل سنت، ثقه به شمار می آیند و سند آن نیز متصل و صحیح است و در آن شکی وجود ندارد، بلکه ثابت و مستفیض است. اهل سنت از طریق دیگر نیز احادیثی همانند حدیث پیشین روایت کرده اند؛ از جمله در حدیثی از عبد الله بن محمد از سفیان از ابو موسی سخنی صریح تر از سخن پیشین را از حسن علیه السلام روایت می کنند (۲) که در آن آمده است حضرتش از بهر خون بسیاری که از مسلمانان بر زمین روان شد، صلح با معاویه را پذیرفت و او می توانست که در پایان رقابت و کشمکش به حکومت رسد، لیک آن چه وی را از رسیدن به حکومت باز داشت، خون های بسیاری بود که در صورت عدم پذیرش صلح بر زمین ریخته می شد. نیز مهمترین چیزی که آن حضرت علیه السلام را از رسیدن به حکومت واداشت، حرمت رسیدن به حکومت از راه چپاول و دزدی یا خیانت و تباہکاری یا کمک گرفتن از ستمگران بود، که به زودی آن را توضیح خواهیم داد.

(۱) تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۹. تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۲۴۷.

(۲) سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۰.

آیا امام حسن علیه السلام در نهایت از خلافت کناره گرفت؟

متن - صحیح السند - پیشین، پاسخ این پرسش را در به
طور قطع و در غایت وضوح ارائه داشته است. حقیقت
گریزناپذیر آن است که امام حسن علیه السلام توافق کرد تا حکومت
فقط در مدت حیات معاویه ملعون از آن او باشد و چون او
مُرد، خلافت به امام حسن علیه السلام بازگردد. همان گونه که
توضیح دادیم، هدف از این کار، نگاه داشتن خون‌هایی بود که
امویان از ریختن آنها هیچ باکی نداشتند. میان عالمان بر
این نظر اجماع است و اختلافی نزد آنان دیده نمی شود.

عالم معروف سنی، ابن عبد البرّ، در الاستیعاب می
گوید: «میان عالمان اختلافی نیست که حسن، خلافت را تنها
در مدت حیات معاویه به او واگذارد و انگاه پس از مرگ
معاویه، خلافت از آن او باشد. آنان بر این پایه، پیمان

استوار کردند و حسن این پیمان را نیکوتر از ریختن خون‌ها
در طلب خلافت دید، گرچه خویشتن را به خلافت سزاملندتر
می دانست» (۱).

گویم: آن چه آمد، گواه همداستانی عالمان در این باره
است و در اجماع ظهور دارد، بگذریم که نصی صحیح نیز
هست.

(۱) سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۰.

علل پذیرش صلح از سوی امام حسن علیه السلام چه بود؟

پاسخ روشن شده، لیک دیگر بار می گوییم: از بهر تقیه و جلوگیری از خونریزی و نگاهداشت شیعیان باقیمانده از نیستی و نابودی؛ چه، دشمنانی پر شمار از بقایای منافقانی چون اشعث که در صفوف سپاهیان او رخنه کرده بودند و بر آن بودند تا با استمرار بخشیدن به جنگ، دین را نابود سازند، مردم را از گرد امام علیه السلام پراکنده ساخته بودند و با نفاق و دورویی، همه معیارها و سنجها را وارونه کرده بودند.

شارح *المهذب*، عالم سنی ازهری، محمد نجیب مطیعی می گوید: «اگر گویند: چگونه حسن بن علی خویشتن را خلع کرد؟ می گوییم: شاید دانست که یار و یاورى ندارد، از این

رو تقيه کرد و خويشتن را خلع نمود» (۱).

صفدی، شاگرد ابن تیمیه، می گوید: «عراقیان، او را در نبرد با معاویه تنها گذاشتند و خیمه‌هایش به تاراج رفت و خنجر خورد» (۲).

ابن کثیر، شاگرد دیگر ابن تیمیه، دربارهٔ تنها نهاده شدن امام حسن علیه السلام از سوی مردم چنین آورده است: «پس در آن هنگام که او بیرون مدائن اردو زده بود، کسی در میان سپاهیان فریاد برآورد: هان که قیس بن سعد بن عبادۀ کشته شد! در پی این بود که سپاهیان شوریدند و با روئنهٔ یکدیگر را به غارت بردند، چندان که خیمه‌های حسن را نیز تاراج کردند، حتی فرش را که بر آن نشسته بود، از زیر پایش کشیدند و یکی از آنان هنگامی که او بر اسب نشست، خنجرش زد، لیک به مرگش نینجامید، و حسن سخت از آنان اندوهگین شد» (۳).

(۱) المجموع، حافظ نووی، ج ۱۹، ص ۱۹۴. مطیعی در شمار کسانی است که شرح مجموع نووی بر المذهب را کامل کرده و جلد ۱۳ تا آخر را کار کرده است.

(۲) الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۱۲، ص ۶۸.

(۳) تاریخ ابن کثیر (البدایه والنهایه)، ج ۸، ص ۱۶.

سپاهیان به این بسنده نکردند، بلکه برخی از آنان به طمع مال و پاداش، می خواستند که امام حسن علیه السلام را دستبند زنند و در اسارت سوی معاویه برند ... (۱).

اماما، ای حسن مجتبی، ای سرور جوانان بهشت! خدا به داد تو رسد!

نیز ابن کثیر در نکوهش آنان که امام علیه السلام را تنها نهادند، می گوید: «در این سال با معاویه در ایلیا بیعت شد. شامیان پس از شهادت امام علی علیه السلام با معاویه بر اینکه امیر المؤمنین باشد، بیعت کردند، زیرا از نگاه آنان منازعی برای او باقی نمانده بود. بدین هنگام عراقیان نیز حسن بن علی -رضی الله عنه- را به خلافت منصوب کردند تا با شامیان مقابله کرده باشند، لیک به آن چه در پی‌اش بودند وبرایش

(۱) در تاریخ ابن کثیر (البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۶) آمده است که مختار ثقفی - رضوان الله علیه - می خواست چنین کند، لیک این سخن به خدا دروغ وافتراپی است که بر شیعیان خالص و ممدوحان معصومان علیهم السلام بر بسته‌اند و هیچ سند و مستندی ندارد. بکله منافقانی از اسلاف نواصب - که اشعث بن قیس سر کرده آنان بود - در پی این خیانت ورزی بودند ... این مقام، رخصت تفصیل نمی دهد، لیک خواهد آمد که جعده، دختر اشعث، که به اشاره معاویه، امام حسن علیه السلام را شرنگ نوشاند، از جمله آنان بود.

کوشیده بودند، نرسیدند و با تدابیر و آرایه‌ای که با امیران‌شان مخالف بود، آنان را تنها نهادند. دریغ! اگر می‌دانستند، نعمت بیعت با پسر دخت پیامبر خدا ﷺ و سرور مسلمانان و یکی از عالمان، خردمندان و صاحب نظران صحابه را بزرگ می‌داشتند.

دلیل اینکه او یکی از خلفای راشدین است، حدیثی است که در نشانه‌های نبوت از طریق (سفینه) غلام آزاد شده رسول خدا ﷺ آوردیم که حضرت ﷺ فرمود: "خلافت پس از من سی سال خواهد بود، سپس پادشاهی فرا می‌رسد." با خلافت حسن بن علی، خلافت کامل شد، زیرا او در ربیع الاول سال ۴۱ هـ به نفع معاویه از خلافت کناره گرفت و این از وفات رسول خدا ﷺ سی سال تمام می‌شود، زیر آن حضرت ﷺ در ربیع الاول سال ۱۱ هـ رحلت کرد و این سخن رسول خدا ﷺ از نشانه‌ها و دلایل نبوت اوست» (۱).

(۱) تاریخ ابن کثیر (البدایه والنهایه)، ج ۸، ص ۱۷.

پیش از امام حسن علیه السلام پیامبران را نیز تنها نهادند!

یکی از ناصیبیان - که نفرین خدای بر آنان - می گوید: از آن روی که امام حسن از خلافت ناتوان بود [حاشا که چنین باشد!] و در سیاست، رهبری توانمند به شمار نمی آمد، شایستهٔ امامت نبود؛ بر خلاف معاویه ظالم و ستمگر. اگر امام حسن چنین نبود، چرا یارانش ترکش گفتند و تنهایش نهادند، بلکه او را با خنجر زدند و فرش از زیر پایش کشیدند؟ کار او نیز همانند کار امیر المؤمنین است که اصحابش در نبردهای مقدس تنهایش نهادند یا همانند سید الشهداء حسین - صلوات الله علیه - است که مردم تنهایش گذاشتند..

در پاسخ به او باید گفت: آیا پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله در سیاست، ناتوان و از گزاردن کار امامت و رسالت عاجز بود و به مسؤولیت‌های پیشوایی مسلمانان عمل نمی کرد که

بزرگان صحابه و مهاجران و انصاریان پیش‌تاز در گرویدن به اسلام، در حساس‌ترین شرایط و سخت‌ترین هنگامه‌ها ره‌ایش کردند و در جنگ حنین یا اُحد سریع‌تر از هر دونده‌ای سوی کوه گریختند و آن حضرت و امیر المؤمنین (علیه‌السلام) را تنها نهادند تا با مرگ دست و پنجه نرم کنند و با شرک و کفر بستیزند؟

آیا فرار مضحک و شرم‌آور صحابی‌ان را می‌توان ایرادی بر نبوت، رسالت و قرآن به شمار آورد یا نه؟ شما را چه شده است، چگونه دآوری می‌کنید؟

پروردگار دربارهٔ صحابی‌ان اُحد - به استثناء امیر المؤمنین (علیه‌السلام) - می‌فرماید: «و[در نبرد اُحد] قطعاً خدا وعدهٔ خود را با شما راست گردانید: آن‌گاه که به فرمان او آنان را می‌کشیدید تا آن که سست شدید و در کار [جنگ و بر سر تقسیم غنائم] با یکدیگر به نزاع پرداختید؛ و پس از آنکه آنچه را دوست داشتید [یعنی غنائم را] به شما نشان داد، نا فرمانی نمودید. برخی از شما دنیا را و برخی از شما آخرت را می‌خواهد. سپس برای آنکه شما را بیازماید، از [تعقیب] آنان منصرفتان کرد و از شما در گذشت و خدا نسبت به مؤمنان با تفضل است. [یاد کنید] هنگامی را که در حال گریز [از کوه] بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید؛ و پیامبر، شما را از پشت سرتان فرا می‌خواند. پس [خداوند] به سزای [این بی

انضباطی] غمی بر غمتان [افزود]، تا سرانجام بر آنچه از کف داده‌اید و برای آنچه به شما رسیده است اندوهگین نشوید، و خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است. سپس [خداوند] بعد از آن اندوه، آرامشی [به صورت] خواب سبکی، بر شما فرستاد، که گروهی از شما را فرا گرفت، و گروهی [تنها] در فکر جان خود بودند؛ و دربارهٔ خدا، گمان‌های ناروا، همچون گمان‌های [دوران] جاهلیت می‌بردند. می‌گفتند: "ایا ما را در این کار اختیاری هست؟" بگو: "سر رشتهٔ کارها [شکست یا پیروزی]، یکسر به دست خداست". آنان چیزی را در دل‌هایشان پوشیده می‌داشتند که برای تو آشکار نمی‌کردند. می‌گفتند: "اگر ما را در این کار اختیاری بود [و وعدهٔ پیامبر واقعیت داشت]، در این جا کشته نمی‌شدیم". بگو: "اگر شما در خانه‌های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاه‌های خویش می‌رفتند. و [اینها] برای این است که خداوند، آنچه را که در دل‌های شماست، [در عمل] بیازماید؛ و آنچه را در قلب‌های شماست، پاک گرداند؛ و خداوند به راز سینه‌ها آگاه است". روزی که دو گروه [در اُحد] با هم رویاروی شدند، کسانی که از میان شما [به دشمن] پشت کردند، در حقیقت جز این نبود که به سبب پاره‌ای از آنچه [از گناه] حاصل کرده بودند،

شیطان آنان را بلغزانید. و قطعاً خداوند از ایشان در گذشت؛ زیرا خدا آمرزگار بردبار است» (۱).

بنابر این آیات می توان درباره برخی از صحابیان گفت:

۱ - شیطان پای برخی از صحابیان را لغزانید.

۲ - آنان با هم نزاع کردند و سست شدند.

۳ - روزی که دو گروه با هم رویارو شدند، کسانی از آنان به دشمن پشت کردند.

۴ - درباره خدا گمان های ناروایی همچون گمان های دوران جاهلیت می بردند.

۵ - ترسو بودند و به هیچ کس توجه نمی کردند.

۶ - پیامبر ﷺ آنان را از پشت سر فرا می خواند تا یاری اش کنند، لیک آنان گویی کر و لال و کور بودند و چیزی نمی شنیدند.

۷ - زمین با همه فراخی بر آنان تنگ گردید، همان گونه که خداوند - سبحانه و تعالی - درباره صحابه حنین می فرماید: «قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است، و [نیز] در روز "حنین"؛ آن هنگام که شمار زیادتان شما

(۱) آل عمران: ۱۵۲ - ۱۵۵.

به شگفت آورده بود، ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر]
نکرد، وزمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید، سپس در
حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید، برگشتید» (۱).

(۱) توبه: ۲۵.

تنها گذاشته شدن پیامبران علیهم السلام از سوی

یارانشان به نص قرآن



گویم: حکمت خدا بر این قرار گرفت و تقدیر الهی چنین بود، که حال دنیا این گونه است! قرآن به صراحت می گوید که در اصحاب معصومان علیهم السلام - مگر آنانی که پروردگار تعالی نگاهشان داشته است و از گوگرد سرخ نایاب ترند - خیری نهفته نیست و نتوان بر آنان اعتماد کرد و به آنان تکیه نمود. آنان ترسو هستند و به دنیا طمع دارند و از آخرت کناره می گیرند. کافی است سیره اصحاب موسی علیه السلام در قرآن کریم را مطالعه کنیم تا بدین حقیقت رسیم ...

خداوند متعال درباره هفتاد صحابی برتر موسی علیه السلام می فرماید: «البته از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند: "خدا را آشکار به ما بنمای". پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فرو گرفت. سپس، بعد از آنکه دلایل آشکار بر ایشان

آمد، گوساله را [به پرسش] گرفتند و ما از آن هم درگذشتیم
و به موسی برهان روشن عطا کردیم» (۱).

این سخن دربارهٔ حواریان نیز صادق است؛ خداوند
متعال دربارهٔ آنان که والاترین اصحاب عیسی علیه السلام بودند،
می فرماید: «و[یاد کن] هنگامی را که حواریون گفتند: "ای
عیسی پسر مریم! آیا پروردگارت می تواند از آسمان، خوانی
برای ما فرود آورد؟" [عیسی] گفت: "اگر ایمان دارید، از
پروردگار پروا بدارید"» (۲)، و همه می دانیم که یهودای
اسخریوطی - لعنه الله - که یکی از حواریان دوازدهگانه بود،
به مسیح علیه السلام خیانت ورزید و او را تسلیم یهودیان کرد. لعنت
بی پایان پروردگار به یهودای خیانتکار!

(۱) نساء: ۱۵۳.

(۲) مائده: ۱۱۲.

یاران طالوت علیه السلام او را تنها می گذارند!



برای دانستن اثبات حقیقتی که عرضه داشتیم، فرموده پروردگار تعالی درباره یاران طالوت علیه السلام ما را بس: «و چون طالوت با لشکریان [خویش] بیرون شد، گفت: "خداوند شما را به وسیله رودخانه ای خواهد آزمود. پس هر کس از آن بنوشد از [پیروان] من نیست، و هر کس از آن نخورد، قطعاً او از [پیروان] من است، مگر کسی که با دستش کفی برگیرد." پس [همگی] جز اندکی از آنها، از آن نوشیدند. و هنگامی که [طالوت] با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند، از آن [نهر] گذشتند، گفتند: "امروز ما را یارای [مقابله با] جالوت و سپاهیانش نیست." کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: "بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار، به اذن خدا

پیروز شدند، و خداوند با شکیبایان است» (۱).

با نگاه به این آیات در پاسخ به این پرسش که چرا یاران و صحابیان علی، حسن و حسین علیهم السلام آنان را تنها گذاشتند؟ می‌گوییم: آنان در این رفتار از یاران طالوت علیه السلام الگو گرفته بودند، و هم هنگام با آن الگوی بدتری نیز داشتند که همان اصحاب موسی علیه السلام بودند، آن زمان که پیمبر خویش را گفتند: «ای موسی! تا وقتی آنان در آن [شهر]ند ما هرگز پای در آن ننهیم. تو و پروردگارت برو [ید] و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم» (۲).

همان‌گونه که الگوی زشت‌تری - که نتوان پوشیده‌اش داشت - از بزرگان اصحاب نبی مکرم اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بودند؛ صحابیانی چون ابو بکر، عمر، عثمان و باقی صحابیان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که غزوه خندق، هیچ کدام جرأت ایستادن در برابر عمرو بن عبد ود عامری را پیدا نکردند!

(۱) بقره: ۲۴۹.

(۲) مائده: ۲۴.

خیانت جعده - لعنها الله - به امام حسن علیه السلام



جعده ملعون نیز از همسر پیامبران خدا، نوح و لوط علیهما السلام
الگو گرفته بود. خداوند تعالی در کتاب ارجمند خویش می
فرماید: «خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند، زن نوح و زن
لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان
شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند، و کاری از دست
[شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: "با داخل
شوندگان داخل آتش شوید"» (۱).

آن چه آمد، گوشه‌ای از رنج‌های پر شمار امام حسن
مجتبی - صلوات الله علیه - بود والگوی او در این رنج‌ها
و دردها، پیامبرانی چون نوح و لوط است که سلام خدای بر
پیامبر ما و خاندانش و تمامی پیامبران!

(۱) تحریم: ۱۰.

ذهبی با سند خویش روایت می کند که جعه دختر اشعث بن قیس، حسن را مسموم ساخت و او آسیب دید، چندان که چهل روز در برابر او تشتی می نهادند و تشت دیگر را بر می داشتند (۱). حافظ مزی و دیگر محدثان نیز این موضوع را روایت کرده اند (۲).

مزی در *تهذیب الکمال* می گوید: "محمد بن سلام جمعی از ابن جعه به روایت می کند که جعه دختر اشعث بن قیس، همسر حسن بن علی بود. یزید او را پیغام داد که حسن را شرنگ بنوشان تا تو را به همسری خویش در آورم. جعه چنین کرد و چون حسن جان سپرد، جعه بی وفا یزید را پیغام فرستاد که وفا! یزید پاسخ داد: به خدا سوگند که ما تو را برای حسن نپسندیدم، برای خویشتن بپسندیم؟" (۳).

ابن خلکان در *وفیات الاعیان* از قتی روایت کرده است: «گویند که همسر او جعه دختر اشعث، شرنگش نوشاند. حسن دو ماه زنده بود و هر روز چندین و چند تشت خون از برابر او بر می داشتند. حسن می فرمود: "چندین بار مرا سم

(۱) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۲۷۴.

(۲) تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۲۵۲.

(۳) همان.

خوراندند، لیک آنچه این بار بر سرم امد، هیچگاه بر سرم نیامده بود". سپس مردی از قریش، جعه را به زنی گرفت و پسری برایش زاده شد. کودکان، آن پسر را می گفتند: "ای پسر زن شوی به شرنگ کش!"

ابن عبد البر در *الاستیعاب* از قتاده و ابو بکر بن حفص روایت می کند: «حسن بن علی را مسموم ساختند. همسرش جعه دختر اشعث بن قیس کندی او را سم خوراند. گروهی بر آنند که جعه با دسیسه چینی معاویه و پول‌هایی که به پای او ریخت، چنین کرد» (۱).

عموم تاریخ‌نگاران و سیره نویسان از عمیر بن اسحاق روایت کرده‌اند که گفت: «بر حسن وارد شدیم تا عیادتش کنیم ... فرمود: "به خدا سوگند که قسمتی از جگرم را بالا آوردم و با چوبی آن را زیر و رو کردم. مرا بارها سم داده‌اند، لیک هیچ کدام همانند این بار نبود". فردای آن روز دیگر بار نزد حسن آمدم و دیدم در حال جان‌کندن است. حسین نزد او آمد و گفت: "برادر! مرا خبر ده که چه کسی تو را سم داد؟"، حسن فرمود: "چرا، تا او را بکشی؟"، گفت: "آری"، فرمود: "من تو را چیزی نخواهم گفت، اگر همان یاری که

(۱) الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج ۱، ص ۳۸۹.

گمان می کنم، چنین کرده باشد، کیفر الهی سخت تر است
واگر او این کار را نکرده باشد، به خدا سوگند نباید بی گناهی
به خاطر من کشته شود» (۱).

(۱) الاصابه، ابن حجر، ج ۲، ص ۷۳. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۳۸.
تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۲۵۱. سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص
۲۷۳. تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۶۰. تاریخ دمشق، ابن
عساکر، ج ۱۳، ص ۲۸۲. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۰.

ازدواج با جعده، گواه مظلومیت امام

حسن علیه السلام



امام مجتبی علیه السلام رغبتی به ازدواج با این زن ملعون و پلید نداشت، بلکه ازدواج او نتیجه دسیسه چینی و ترفند بافی اشعث - لعنه الله - پدر جعده بود؛ همان از دین برگشته‌ای (۱) که در رأس منافقان و اختلاف برانگیزان قرار داشت، و این گونه بود که این ازدواج سرگرفت.

تاریخ نویسان - عبارت از مزی است - آورده‌اند: «هیثم بن عدی از عبد الله بن عیاش روایت کرده است: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام برای پسرش حسن، امّ عمران دختر

(۱) اشعث ملعون پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از دین اسلام برگشت و مرتد شد و چون نزد ابوبکرش آوردند، از او درگذشت، بلکه گرامی‌اش داشت و خواهرش را به همسری او داد.

سعید بن قیس همدانی را خواستگاری کرد. سعید عرض کرد: بالا دست من امیری است که با او مشورت می کنم [مرادش مادر دختر بود]. امام علیه السلام فرمود: برخیز و با او مشورت کن. سعید از نزد امام بیرون آمد و جلو در با اشعث بن قیس روبه رو شد و او را از ماجرا خبر داد. اشعث گفت: چرا او را به حسن دهی که بر دختر فخر فروشد و با او انصاف نورزد و بد رفتاری کند و تو هم بگویی: پسر رسول خداست و پسر امیر المؤمنین است؟ چرا او را به پسر عمویش نمی دهی که از آن یکدیگر باشند؟ سعید گفت: کدام پسر عمویش؟ اشعث گفت: محمد بن اشعث. سعید گفت: او را به محمد بن اشعث دادم.

اشعث سپس بر امیر المؤمنین علی علیه السلام وارد شد و عرض کرد: ای امیر المؤمنین! برای حسن دختر سعید را خواستگاری کرده‌ای؟ امام فرمود: آری. اشعث عرض کرد: آیا دختری از او نیک نژادتر، خوش تبارتر، زیباتر و داراتر نمی خواهی؟ فرمود: او کیست؟ عرض کرد: جعه دختر اشعث بن قیس. امام علیه السلام فرمود: ما با مردی صحبت کرده‌ایم. عرض کرد: تو را سوی آن کس که با او صحبت کرده‌ای، راهی نیست. امام علیه السلام فرمود: از نزد من رفت تا با مادر دختر مشورت کند. عرض کرد: دخترش را به ازدواج

محمد بن اشعث درآورد. فرمود: کی؟ عرض کرد: همین الآن،
جلو در.

حسن با جعه از دواج کرد و چون سعید، اشعث را دید،
گفتش: ای یک چشم! مرا فریب دادی! اشعث گفت: و تو ای یک
چشم! آیا احمق نیستی که درباره پسر رسول خدا ﷺ با من
مشورت می کنی؟».

گویم: تواتر دارد که اهل البيت (علیهم السلام) کسی را رد نمی کنند
و اشعث ملعون نیز به خاطر خباثت و مکاری که داشت، از این
خوی و اخلاق به سود خویش بهره برد تا اهدافش - که بعید
نیست مسموم ساختن امام حسن (علیه السلام) یکی از آنها بوده
باشد - برسد، و این چنین فرمان خدا صورت اجرا پذیرد.
حسن (علیه السلام) - همان گونه که گذشت - الگویی است از پیامبرانی
چون حضرت محمد ﷺ، نوح، لوط و دیگران که زنانی پلید
داشتند.

صلح امام حسن علیه السلام؛ ترك دنیای فانی از بهر آخرت باقی



تمامی تاریخنگاران، سیر نویسان و تراجم پردازان این
حقیقت را قطعی دانسته‌اند؛ از جمله ابن کثیر که می گوید:
«رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن را از بهر این کار نیکویش ستوده
است، همان ترك دنیای فانی و رغبت به آخرت باقی
و جلوگیری از ریختن خون این امت» (۱).

(۱) تاریخ ابن کثیر (البدایه و النهایه)، ج ۸، ص ۱۷.

اگر امام حسن علیه السلام در پی خلافت بود، به آن دست می یافت، لیک ...



اگر امام حسن در پی خلافت بود، به آن دست می یافت، لیک به خاطر خدا آن را ترک گفت و چنان چه بر آن بود که راه‌هایی را پیش گیرد و شیوه‌هایی را به کار زند، معاویه ملعون از او زیرک‌تر نبود، اما هزینه کردن از دین و خون و ناموس هزاران مسلمان، راه و رسمی نبود که سرور جوانان بهشت و چهارمین پنج تن آل عبا که پروردگار از هر چه پلیدی، پاکشان ساخته است ^(۱)، در پیش گیرد.

(۱) ر.ک: تفسیر ایه تطهیر (آیه سی و سوم سوره احزاب) در تفاسیر و روایات سنی که اجماع دارند این ایه در شأن اصحاب کساء: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین - صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین - فرود آمده است.

ذهبی از عبد الرحمن بن جبیر بن نفیر از پدرش روایت می کند که به حسن عرض کردم: "می گویند که تو در پی خلافتی؟"، فرمود: "مجمعه های عرب در دستان من بود؛ آنان با هر که من صلح می کردم، صلح و با هر که من می جنگیدم، جنگ می کردند. من آنها را از بهر خدا ترک گفتم، سپس بزهای نر حجاز آن را ربودند" (۱).

این سخن به روشنی نشان می دهد که امام حسن علیه السلام می توانست حکومت را در دست گیرد، اما از راه های نادرست و با ریختن خون مسلمانان، لیک سرور جوانان بهشت این چنین نمی کند. بزهای نر حجاز نیز کنایه از این است که یاری ستاندن از اینان مایه یاری دین نمی شود و اهداف انبیا و اوصیا را محقق نمی سازد.

نیز در حدیثی شبیه به حدیث یاد شده، شماری از اهل سنت با اسانید خویش روایت می کنند که مالک بن ضمره نزد امام حسن علیه السلام آمد و گفت: "سلام بر تو ای رو سیاه کننده مسلمانان!" امام علیه السلام فرمود: "چنین مگوی، لیک من خوش نداشتم که شما را از بهر فرمانروایی به کشتن

(۱) المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۷۰. حاکم درباره این حدیث گفته است که صحت دارد و ذهبی نیز در **التلخیص** با او موافقت دارد.

دهم" (۱).

این سخن نیز بر مطلوب ما تصریح دارد؛ چه، سلطنتی که امویان را به جنگ و خونریزی وا داشت با امام مجتبی علیه السلام چنین نمی کند، زیرا حفظ اصل و اساس دین مهم‌تر است و مکر و فریب نیز حرام و یاری ستاندن از مردمان پلید نیز خدمت به شیطان است نه خدای رحمان و خون و ناموس مسلمانان نزد پروردگار دیان سترگ‌تر است از تاج و تخت فرمانروایی و چیزی که کردگار دانا می خواهد، باقی ماندن اصل و اساس دین است.

سخن در این باره بسیار است، چرا که توده نادان گمان می کنند که - برای مثال - امیر المؤمنین علی علیه السلام می توانست از این راه و آن راه معاویه و امویان را برای همیشه نیست و نابود کند، پس چرا چنین نکرد؟

چرا او عایشه را زنده گذاشت و در جریان جنگ جمل به قتلش نرساند؟ و چراهای دیگر که نشان می دهد آنان از وظایف و تکالیف معصوم فهمی وارونه دارند.

آنان فراموش کرده‌اند که امام علی علیه السلام هرگاه می دید مسلمانان یکدیگر را می کشند، می گریست. او زیرک‌تر

(۱) المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۷۰.

وباهوش‌تر از دیگران بود، لیک مکار و تباهاکار نبود و مهم‌تر
از همه اینها حضرتش از سوی رسول خدا ﷺ موظف شده
بود که شعله دین را روشن نگاه دارد و به هر روی دستیابی
به حکومت به قضا و قدر الهی بستگی دارد.

قاطعیت واستواری امام حسن علیه السلام - پس از صلح - در برابر امویان

ذهبی - از شاگردان ابن تیمیه - در این باره می گوید:

«حریز بن عثمان ما را از عبد الرحمن بن ابی عوف
جرشی حدیث کرد که او گفت: هنگامی که حسن با معاویه
بیعت کرد، عمرو بن عاص و ابو الاعور سلمی، معاویه را
گفتند: "کاش فرمان دهی حسن بالای منبر رود و چون از
سخن گفتن فرو ماند، مردم از او کناره گیرند". معاویه گفت:
"چنین نکنید، به خدا سوگند رسول خدا را دیدم که زبان
ولب‌های او را می مکید و کسی که پیامبر، زبان ولب‌هایش را
بمکد، در سخن گفتن فرو نمی ماند".

آنان سخن معاویه را نپذیرفتند و معاویه بالای منبر شد
و سپس گفت که حسن بر بالای منبر رود و مردمان را خبر

دهد که من با معاویه بیعت کردم. امام علیه السلام بالای منبر شد و فرمود:

"ای مردم! خداوند شما را به اولین ما هدایت کرد و به آخرین ما خونتان را نگاه داشت. من با معاویه شرط کرده‌ام که در میان شما عدالت ورزد و غنایم و بیت المال را میان شما تقسیم کند". سپس به معاویه روی کرد و فرمود: "آیا چنین نیست؟"، معاویه گفت: "آری".

امام علیه السلام سپس از منبر پایین آمد، در حالی که با انگشت خویش به معاویه اشاره می کرد و می خواند: "و نمی دانم، شاید آن برای شما آزمایشی و تا چندگاهی [وسیله] برخورداری باشد" (۱).

خواندن این آیه بر معاویه گران آمد، آن دو معاویه را گفتند: "کاش او را فرا خوانی و از او پاسخ بخواهی که مرادش از آن آیه چیست؟"، معاویه گفت: "آرام!"، آن دو نپذیرفتند و حسن را فرا خواندند و او نیز پاسخ شان داد. چون عمرو بن عاص به او روی کرد، امام علیه السلام در پاسخش فرمود:

"اما تو، دو مرد دربارها اختلاف کردند، مردی از قریش و مردی از اهل مدینه و من نمی دانم که کدام پدر تو هستند؟"،

(۱) أنبياء: ۱۱۱.

هنگامی که الأعور سلمی به او روی کرد، امام علیه السلام در پاسخش فرمود: "آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله رعل و ذکوان ^(۱) و عمرو بن سفیان - نام أبو الأعور سلمی - را لعنت نکرد؟". سپس معاویه به او روی کرد تا آن دو را یاری رساند، امام علیه السلام او را فرمود: "آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رهبر و روان کننده احزاب را لعنت فرمود، که یکی از آنان ابو سفیان بود و دیگری ابو الأعور سلمی؟" ^(۲).

(۱) نام دو قبیله است - م.

(۲) تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۳۹.

مظلومیت امام حسن علیه السلام از زبان ابو هریره



اهل سنت به سند صحیح از ابو حازم روایت کرده‌اند که گفت: «چون حسن به حال احتضار رسید، حسین را فرمود: مرا نزد پدرم (یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله) دفن کنید مگر اینکه از خونریزی بهراسید، پس اگر هراسیدید، به خاطر من خونی بر زمین مریزید و مرا در قبرستان مسلمانان دفن کنید».

ابو حازم گوید: «هنگامی که حسن جان سپرد، حسین سلاح به دست گرفت و دوستان را خویش را گرد آورد، ابو هریره او را گفت: "تو را به خدا سوگند می‌دهم که به وصیت برادرت عمل کنی، زیرا این قوم تو را رها نمی‌کنند تا اینکه میان تو و آنان خونی بر زمین ریخته گردد!" ابو هریره همچنان به حسین اصرار می‌کرد تا اینکه وی از نظر خویش بازگشت، آن‌گاه حسن را در بقیع غرقه به خاک سپردند. سپس ابو هریره گفت: "به نظر شما اگر پسر موسی را می

آوردند تا در کنار پدرش به خاک سپارند وعده‌ای مانع می شدند، آیا بر او ستم روا داشته بودند؟"، گفتند: "آری"، گفت: "این پسر پیمبر خداست که او را آوردند در کنار پدرش به خاک سپرند!"^(۱).

اما حافظ مزی و دیگران از سفیان ثوری از سالم بن أبی حفصه روایت کرده‌اند که از ابو حازم شنیدم که می گفت: «من روزی که حسن بن علی درگذشت، شاهد بودم ... ابو هریره گفت: "آیا از پسر پیمبرتان خاکی را که در آن دفنش کنید، دریغ داشتید؟ در حالی که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: هر که آن دو [حسن وحسین] را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که آن دو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است»^(۲).

مزی و دیگران از یونس بن بکیر از محمد بن اسحاق روایت کرده‌اند که مساور غلام آزاد شده بنی سعد بن بکر

(۱) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۸۸. شرح حال امام حسین علیه السلام، ابن عساکر، ص ۲۱۷. تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۲۵۴.
(۲) الإصابه، ابن حجر، ج ۲، ص ۷۳. تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۳۸. تهذیب الکمال، مزی، ج ۶، ص ۲۵۱. سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۲۷۳. تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۶۰. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۸۲. الاستیعاب، ابن عبد البر، ج ۱، ص ۲۹۰.

مرا حدیث کرد: «ابو هریره را دیدم که روز درگذشت حسن بن علی بر در مسجد رسول خدا ﷺ ایستاده بود و می گریست و به بانگ بلند می گفت: ای مردم! محبوب رسول خدا ﷺ امروز درگذشت". مردم همه گریستند» (۱).

(۱) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۹۵. سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۳، ص ۲۷۷. تهذیب الکمال، مزنی، ج ۶، ص ۲۵۵.

تحقیقی پیرامون سفیانی که امام حسن علیه السلام را گفت: ای خوار کننده مؤمنان!

سخن حق آن است که بگوییم: در تمامی روایات شیعه، سندی وجود ندارد که راویان آن شیعه باشند و متصل و صحیح باشد و بگوید که شیعه‌ای از شیعیان، امام حسن علیه السلام را گفت: "ای خوار کننده مسلمانان!" یا "ای رو سیاه کننده مؤمنان!" روایتی چنین در منابع شیعی از شیعه روایت نشده است، زیرا گوینده این سخن "سفیان بن لیل" است که از شیعیان نیست یا اینکه از راهی معتبر ثابت نشده است که از شیعیان است.

اهل سنت - مانند ابن ابی شیبہ در **المصنف** - آورده‌اند: اسود بن عامر ما را حدیث کرد و گفت: زهیر ما را حدیث کرد و گفت: ابو روق همدانی ما را حدیث کرد و گفت: ابو غریف ما را حدیث کرد و گفت: هنگامی که حسن بن علی به کوفه

آمد، مردی از ما که ابو عامر کنیه داشت، برخاست و گفت: "سلام بر تو ای خوار کنندهٔ مؤمنان!" حسن فرمود: «ای ابو عامر! چنین مگوی، لیک من خوش نداشتم که مؤمنان را بر سر فرمانروایی به کشن دهم» (۱).

دربارهٔ اسم ابو عامر یاد شده اختلاف نظر وجود دارد و برای او نام‌هایی چون: سفیان بن لیل، سفیان بن اُبی لیل و سفیان بن لیلی گفته‌اند. اهل سنت، احتجاج به این سفیان را منع کرده‌اند و او را تضعیف، بلکه ساقط نموده‌اند.

آری این روایت - به نحوی از انحاء - در منابع شیعی موجود است، لیک همان‌گونه که گفتیم هرگز ثابت نشده است که او از شیعیان است.

شیخ مفید در *اختصاص* می گوید: «جعفر بن حسین مؤمن و جماعتی از مشایخ ما از محمد بن حسن بن احمد، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از عبد الله بن مسکان، از ابو حمزه ثمالی از ابو جعفر ما را حدیث کرد که فرمود: "مردی از یاران حسن علیه السلام که او را سفیان بن لیلی می گفتند، سوار بر ماده شتری آمد و بر حسن که در آستان خانهٔ خویش ایستاده بود، وارد شد

(۱) المصنف، ابن اُبی شیبہ، ج ۷، ص ۴۷۶.

واو را گفت: سلام بر تو ای خوار کنندهٔ مؤمنان!

حسن علیه السلام او را فرمود: "پایین بیا و شتاب مکن". او پایین آمد، شتر خویش را بست، سپس پیاده سوی حسن علیه السلام آمد تا اینکه به او رسید، امام علیه السلام او را فرمود: "چه گفتی؟"

پاسخ داد: "گفتم: سلام بر تو ای خوار کنندهٔ مؤمنان!"

فرمود: "این را از کجا دانستی؟"

گفت: "کار خلافت امت را از گردن خویش برداشتی و آن را بر گردن ستمگری انداختی که به چیزی غیر آن که خداوند نازل فرموده است، حکم می کند!"

امام علیه السلام فرمود: "تو را خواهم گفت که چرا چنین کردم؛ از پدرم شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزگاری چند نگذرد که مردی گلو گشاد و فراخ سینه، کار اتم را در دست گیرد، او می خورد و سیر نمی شود، او معاویه است. من به خاطر این سخن چنین کردم". امام علیه السلام سپس او را گفت: "چه چیز تو را به اینجا آورد؟" گفت: "دوستی تو"، فرمود: "تو را به خدا راست می گویی؟" گفت: "به خدا راست می گویم". امام علیه السلام فرمود: "به خدا سوگند هر بنده‌ای که ما را دوست بدارد، اگر چه در ديلم اسیر باشد،

خداوند او را به واسطه دوستی ما سود رساند» (۱).

آیت الله خویی رحمته الله در چندین موضع از کتاب **معجم رجال الحديث** خویش آورده است که سفیان یاد شده، مجهول الحال است درباره او چیزی به اثبات نرسیده است (۲) و بنابر این آنچه نزد عالمان شیعه، شهرت دارد، ارجح است که او از بقایای خوارج است، و این مقام جای بسط این موضوع را ندارد.

بنابر این، این سخن که فردی از شیعیان به امام حسن علیه السلام گفته باشد: "ای خوار کننده مؤمنان" کذب محض است، زیرا این موضوع با دلیلی معتبر یا قرآینی در خور اعتنا ثابت نشده است و اگر روایتی شیعی با سند متصل و صحیح وجود دارد که بگوید شیعه‌ای به امام حسن مجتبی علیه السلام چنین گفته است، پس آن را بیاورند تا ببینیم!

(۱) اختصاص، ص ۸۲.

(۲) معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۵۷.

فهرست مطالب

۵	• پیش گفتار
	• چگونه روا بود که امام حسن علیه السلام با ظالمی
۷	• همچون معاویه صلح کند؟
	• چگونه امام حسن علیه السلام امامتش را به معاویه
۹	• واگذارده؟
۱۱	• عصمت و نبوت، جعل الهی است نه منصبی نظامی
	• آیا امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد یا
۱۴	• معاویه با امام حسن علیه السلام ؟
	• آیا امام حسن علیه السلام در نهایت از خلافت کناره
۱۷	• گرفت؟
	• علل پذیرش صلح از سوی امام حسن علیه السلام چه
۱۹	• بود؟

- پیش از امام حسن علیه السلام پیامبران را نیز تنها
 ۲۳ نهادند!
- تنها گذاشته شدن پیامبران علیهم السلام از سوی
 ۲۸ یارانیشان به نص قرآن
- یاران طالوت علیه السلام او را تنها می گذارند!
 ۳۰
- خیانت جعده – لعنها الله – به امام حسن علیه السلام
 ۳۲
- ازدواج با جعده، گواه مظلومیت امام حسن علیه السلام
 ۳۶
- صلح امام حسن علیه السلام؛ ترک دنیای فانی از بهر
 ۳۹ آخرت باقی
- اگر امام حسن علیه السلام در پی خلافت بود، به آن
 ۴۰ دست می یافت، لیک ...
- قاطعیت واستواری امام حسن علیه السلام – پس از
 ۴۴ صلح – در برابر امویان
- مظلومیت امام حسن علیه السلام از زبان ابو هریره
 ۴۷
- تحقیقی پیرامون سفیانی که امام حسن علیه السلام را
 ۵۰ گفت: ای خوار کننده مؤمنان!